

گفتمان‌های هستی و نیستی در اندیشه غربی...

نویسنده: دکتر سعید اسلامی

فرهنگ مانا

۱۳۹۴

سرشناسه: اسلامی، سعید، ۱۳۴۴
عنوان و نام پدیدآور: گفتمان‌های هستی و نیستی در اندیشه غربی / نوشته سعید اسلامی
مشخصات نشر: سی سخت: فرهنگ مانا، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۳۶۸ ص
شابک: ۲۱۵۰۰۰ ریال — ۶-۲۸-۷۵۷۱-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: مرگ
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ گ ۷ ۵۵الف/BD۴۴۴
رده‌بندی دیویی: ۱۲۸/۵
شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۴۲۷۹۵



گفتمان‌های هستی و نیستی در اندیشه غربی

نویسنده: دکتر سعید اسلامی

ویراستار: نیکم حسینی پور سی سخت

صفحه آ: مینا عفری

طراح جلد: محسن رحمانی پشمه

شمارگان: ۱۲۰۰

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

لیتوگرافی: نقره آبی

چاپ: زیتون سبز

شابک: ۶-۲۸-۷۵۷۱-۶۰۰-۹۷۸

ناشر: فرهنگ مانا

قیمت: ۲۱۵۰۰۰ ریال

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

مرکز بخش: تهران، خیابان انقلاب، بین ویلا و حافظ، خیابان پورموسی، کوچه بامشاد، پلاک ۲، واحد ۱
کدپستی: ۱۵۹۹۶۱۷۷۱۱ تلفن: ۲۱-۸۸۹۴۸۸۲۰ دورنگار: ۸۸۹۳۲۶۵۲

فهرست مطالب:

۱۳	مقدمه
۲۷	مسئله دوره بندی تاریخی بر این تاب
۲۸	سامان دهی پژوهش

فصل اول: «جلوه های مفهومی مرگ»

۳۱	جلوه های مفهومی مرگ
۴۸	مفید بودن مرگ از نظر اجتماعی
۴۹	نیستی و مفهوم (هدف) زندگی
۵۰	غلبه بر ترس از مرگ

فصل دوم: «مرگ در عصر پیشامدرن»

۵۷	(مرگ باشکوه و فضیلت مند)
۵۸	یونان: عصر پیشافلسفه (اساطیر و تراژدی)
۶۳	دیونیزوس
۶۷	آئین آدونیس: (خدای غله)
۶۸	آتیس
۷۸	عصر تراژدی
۸۶	بدبینی دیونوسوسی، خوش بینی سقراطی

۹۱	سطحی‌نگری از سر ژرفا: دیالکتیک سطحی‌نگری و ژرفا به زندگی
۹۵	مرگ تراژدی یونانی
۱۰۱	فلاسفه پیش سقراطی
۱۰۴	نتیجه‌گیری
۱۰۵	مرگ سقراطی (قهرمان فضیلت‌مند)
۱۰۸	محاکمه سقراط
۱۱۶	مکالمه فایدون: نسبت تولد و مرگ
۱۱۸	مرگ به مثابه یادآوری
۱۲۱	گزارش نهایی (پرده آخر)
۱۲۶	روایت و مرگ نهایی
۱۲۸	اپی‌گور و ترس از مرگ
۱۳۲	موازات مرگ و زندگی
۱۳۳	تأملات مارکس و رلین
۱۴۰	فلسفه نوافلاطونی: مکتب اسکندریه

فصل سوم: قرون وسطی: عصر انکار زندگی

۱۴۳	(مرگ به عنوان مجازات گناه)
۱۴۳	قرون وسطی: مرگ به عنوان سرنوشت محارم
۱۵۲	تقدم غایت‌نگری
۱۵۴	توماس آکویناس
۱۵۹	غایت‌سیاست
۱۶۱	لوتر: ایمان و تعمید (مرگ و آزادی) مسیحیت به عنوان دین خشی

فصل چهارم: مدرنیته و عصر انکار مرگ

۱۷۰	عصر انکار
۱۷۱	دیالکتیک روشنگری: اودیسه مظهر عقلانیت و کف نفس مدرن
۱۷۱	پیوند عشق و مرگ
۱۷۵	مرگ از طریق زبان
۱۷۶	ریاضی شدن تفکر
۱۷۷	توماس هابز: مرگ به عنوان بنیاد قرارداد اجتماعی

۱۸۱	مرگ و قرارداد اجتماعی
۱۸۴	خدایگان - بنده هگل (مرگ به عنوان عامل شناسایی)
۱۸۴	اولین ملاقات
۱۸۸	هستی و نیستی
۱۹۰	سنتز فوکویامایی از خدایگان بنده هگل
۱۹۱	هستی آخرین انسان
۱۹۲	هگل انسان رباب مرگ
۱۹۴	ایده (اپیکوری جدید) تفکر مداوم به زندگی شاد
۱۹۸	رمانتیسیسم هستی در تاریخ
۱۹۹	مؤلفه‌های پیش روی یک
۱۹۹	کشف شکوه برگشته ریختی
۲۰۰	توضیح فردی تحول
۲۰۰	استخراج نیروهای درونی طبیعت انسان
۲۰۰	رمانتیسیسم وناسیونالیزم آلمانی
۲۰۱	جنبش رمانتیک وایده آلیسم
۲۰۲	علقه‌های هلنیسم و آلمان
۲۰۶	برهان کانتی هستی
۲۰۹	شوینهاور
۲۱۵	آلام جهان
۲۲۴	شوینهاور واراده برای زیستن
۲۳۶	کیه کگور: سپهرهای زندگی
۲۳۸	کارل یاسپرس و وضعیت‌های مرزی
۲۳۹	وضعیت‌های مرزی

فصل پنجم: عصر پست مدرن (عصر پایان‌ها و بهداشتی مردن)

۲۴۴	عصر پایان‌ها
۲۴۶	هایدگر: دازاین، پرتاب شدگی و امکان عدم امکان
۲۵۲	بلاشکو: مرگ امکان عدم امکان
۲۵۳	سارتر: (هستی و نیستی)
۲۵۶	تنها مرگ است که دروغ نمی‌گوید

۲۶۴	 فروید: و سه ضربه مهم بر خود شیفتگی انسان
۲۶۵	 فروید و حس محرومیت و مرگ
۲۶۹	 اضطراب آغازین و حس مرگ
۲۷۳	 اریش فروم و انتقاد از جوهر نظریه فروید
۲۸۰	 نتیجه: مرگ خدا، مرگ اروپا، مرگ انسان
۲۸۴	 پایان سیاست
۲۸۵	 اروپا و تمدن
۲۸۶	 بیان انسان
۲۹۰	 «فاشیسم و شعار مرده باد»
۲۹۲	 هستی سیاسی
۲۹۹	 هرمن و اروپا
۳۰۱	 فاشیسم و بنیاد بر مرگ
۳۰۲	 «اردوگاه‌ها و مرگ (به چپز امکان پذیر)»
۳۰۶	 قانون، خشونت و ستم
۳۱۲	 زیست سیاست و تحول در مرگ و نبیه
۳۱۳	 محاصره سیاسی بدن
۳۱۴	 تحقیر بدن:
۳۱۵	 مرگ آگامینی: (مرگ در اردوگاه)
۳۲۴	 اتانازی (مرگ بدون مجازات)

فصل پایانی: قرن بیست و یکم: (قرن انتحار) و فراگیر شدن مرگ

۳۲۸	 قرن بیست و یکم: «قرن انتحاری‌ها و بازگشت خدایگارانی هائی»
۳۲۸	 "مرگ به قصد شناسایی"
۳۲۹	 حمله انتحاری چیست؟
۳۳۱	 باورها و نظرها در مورد انتحاری‌ها
۳۳۵	 یافتن خرسندی
۳۳۶	 نیاز به شناسایی: (نخستین خواست انسانی)
۳۳۹	 خدایگان و بنده
۳۴۱	 بندگی و پیشرفت
۳۴۵	 تاریخی بودن - فردیت و آزادی

نتیجه‌گیری ۳۴۷

منابع و مأخذ: ۳۶۳

منابع انگلیسی ۳۶۳

منابع فارسی ۳۶۴

مجلات ۳۶۸

www.ketab.ir

مقدمه:

«وقتی من مهم مرگ، نیست وقتی مرگ آمد دیگر من نیستم»

اپیکور

سه واقعه مهم در زندگی انسان یعنی تولد، رشد و مرگ همواره خیال انسان را به خود مشغول داشته است. در هر جامعه‌ای صرف‌نظر از سادگی یا پیچیدگی‌شان، این نقاط عطف در زندگی در نظامی از اعتقادات و آئین‌ها سامان یافته‌اند. کارکرد این نظام‌ها، غالباً پوشیده و پنهان است. هدایت عواطف و احساسات نیرومند و باشعور، به‌ای چون اندوه و شادی، بیم و امید در مجرای معین و در نهایت، باید کردن آنهاست. اما گاه بدلیل گوناگون نوعی احساس برجای می‌ماند. در عی احساس رمزآلود بودن زندگی، یعنی همان شیفتگی و حیرتی است که ارسطو و افلاطون آن را منشأ فلسفه و فلسفیدن می‌دانستند. این شیفتگی و احساس حیرت چیزی کاملاً متفاوت از نیاز روزمره در اداره محل زندگی است.

درک و احساس رمزآلود بودن تولد و مرگ را می‌توان از موضوع و

محمول اصلی‌شان منتزع کرد و تعمیم داد. از یکسو اشتغال ذهنی ما در فلسفه مقوله عام تغییرات و دگرگونی، ناپایداری آشکار چیزها و منشأ فرضی و نابودی محتمل این جهان مادی است. از سوی دیگر ما نیازمند آن هستیم تا پایگاه انسان را در این جهان، رابطه او را با موجودات فوق طبیعی و امیدهایی را که به خوشبختی و زندگی پس از مرگ بسته است درک کنیم. یعنی معنادار بودن زندگی انسان چیزی که آن را ناپایداری یا مرگ می‌خوانند. غالباً مذاهب تلاش می‌کنند تا معنادار کردن زندگی و درد ورنج حاصل از آن را یکجا حل نمایند یا مدعی حل آن هستند آنگونه که مفهوم بهشت و جهنم مسیحی یا مفهوم کار انسان در مذاهب هندو و بودایی مشاهده می‌کنیم. (لسان: فلسفه سیاسی قرن بیستم)

علاوه بر این فلسفه‌های بزرگ جهان ایدئولوژیها و ادیان عمده در سه سطح توأمان جنبه تبیین داشته‌اند: در سطح فردی، در سطح اجتماعی و در سطح کیهانی. در هر یک از این سطوح مسائل فلسفی بنیادینی مطرح شده: در سطح فردآدمی: مسائل خود (the self).

مسئله روان و تن، جامع مسائل مربوط به شناخت در معرفت‌شناسی، مسائل مربوط به شعور اخلاقی و خودشناسی، بود و نبود روح مسائل مربوط به مرگ و مکان بقای پس از مرگ.

در سطح اجتماعی: کلیه مسائل ناشی از مناسبات شخصی و اجتماعی و همه مسائل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، مسئله فلسفی مربوط به زبان، قوانین و سایر نهادهای انسانی و سرانجام در سطح کیهانی همه مسائل مربوط به جهان طبیعت یعنی نه تنها مسائل اصلی زمان و مکان، علّیت و وجود اشیاء مادی، بلکه کمابیش هر مسئله

محصول فیزیک، شیمی و زیست شناسی.

ادیان به پیروانشان رستگاری ورهایی از دردورنج را ارزانی می‌دارند. بدین ترتیب این ادیان زندگی را برای پیروان معنا دار می‌کنند و یا دست کم تا حدودی به جهان اومعنا می‌بخشند. معنا بخشی به زندگی و پرکردن خلاء معنا ناشی از ناپایداری یا مرگ بر حسب نیوهای متفاوت طرد جهان یا اخلاق غایی طرد دنیا با هدف انهدام تن و نفس انسانی با اشکال عرفان مراقبه‌ای و زهد خدا خواسته بعنوان ابزار خداوند یا بعنوان ظرف روح قدسی تجلی می‌یابد. این علائق نشانه‌های ویژه و خاص مذهب و فلسفه نیست. بلکه در اساطیر شاعرانه، ادبیات و ... نیز هست، در عین حال مرگ مسئله‌ای است مربوط به زندگان، ازمان، خرافات بسیاری که در این کره خاک می‌میرند تنها موجود انسان است که نداشتن او را یک مسئله است، آنها در تولد، بیماری، جوانی، بلوغ، سالخوردگی و مرگ با حیوانات سهم هستند ولی از میان همه جانوران تنها آنها می‌توانند به خواهند مرد. تنها آنها قادرند پایان کار خویش را انتظار بکشند و این نکته آگاهند که بالاخره زمان‌اش فرا خواهد رسید. در طی هزاره‌ها انسان‌ها تدابیر و دوراندیشی‌های خاصی در قالب فرد یا گروه به خرج دادند اما تا از خود در برابر خطر نابودی حفاظت کنند. این امر در حکم کارکرد اصلی گروه‌های بشری، نظیر قبایل یا دولت‌ها بوده است و تا به امروز نیز در مقام کارکردی کانونی باقی مانده است. لیکن از جمله بزرگترین خطرات برای بقای آدمیان خود انسان‌ها هستند. برخی گروه‌های بشری با این نیت و هدف که می‌خواهند از خود در برابر

نابودی حفاظت کنند. بارها و بارها گروههای دیگر را تهدید به نابودی می کنند. از همان روزگاران پیشین، جوامع شکل یافته به دست انسانها همچون ژانوس دوچهره داشتند: در درون آرام و صلح جو و در بیرون تهدیدگر و متخاصم.

در گونه های دیگر نیز ارزش ناظر بر بقای جوامع در قالب تشکیل گروهها و تطبیق یافتن افراد با زندگی گروهی (*group life*) به مثابه ویژگی ماندگار هستی شان تجلی یافته است - اما در گونه های غیر سری، تطابق افراد با زندگی گروهی عمدتاً بر قالب های رفتاری استوار است که قبل توسط زن ها تعیین شده اند یا حداکثر بر برخی تغییرهای اجتماعی ظریت در رفتارهای غریزی استوار است.

تجربه مرگ نیز از ابعاد جمعی به جامعه ای دیگر متفاوت است، این تجربه قابل تغییر و گروه ریزه (*group - specific*) است و هر اندازه هم که به چشم اعضای یک جامعه خاص طبیعی و تغییرناپذیر بنماید باز هم در زمره امور اکتسابی است. بواقع نه خود مرگ بلکه آگاهی از مرگ است که برای آدمیان مسئله ساز است. انسانها از مرگ خویش آگاهند از این روست که مرگ برایشان به یک مسئله اجتماعی شود. به تعبیر اونا مونو انسانی که زاده می شود، رنج می برد و می میرد از می میرد، باری موجود دیگری هم به نام انسان وجود دارد که کمابیش در برخورد تحقیقات و تبعات عالمانه گردیده است، همان جانور دوپای پرافسانه ای، حیوان سیاسی ارسطو، قرارداد ساز اجتماعی روسو، انسان اقتصادی مکتب منچستر^۱ و انسان اندیشه ورز لینه.^۱ (اونا مونو: درد جاودانگی)

۱. (Bright, coben) Manchester school طرفدار فلسفه سیاسی - اقتصادی تجارت آزاد

زیرا انسان غایت است میانه نیست. همه تمدنها، نسبت خود را به انسان می‌رسانند، اما پاسخ به این سؤال که ماهیت مرگ چیست، در روند تحول اجتماعی تغییر می‌کند و ایده‌های مربوط به مرگ و آئین‌های وابسته بدان نیز خود به وجهی از فرآیند اجتماعی شدن مبدل می‌شوند. انسان هرچه کمتر به روح ایمان داشته باشد، بیشتر در ارزش این زندگانی مبالغه می‌کند. همه جوش و خروشهای احساساتی و زنان که در قبال جنگ نشان می‌دهند از این سرچشمه آب می‌خورند. درست است که انسان نباید آرزوی مرگ داشته باشد ولی مرگی که باید از آن پروا و پرهیز داشت مرگ روح است. در انجیل آمده است: هر که جان خود را دریابد آن را هلاک سازد.

در عین حال جهان برای آگاهی است و حتی این « برای » (کلمه برای) حاکی از مفهوم غایت است. حتی احساس این مفهوم یعنی احساس غایت گرایانه وقتی پدید می‌آید که آگاهی در کار باشد. آگاهی و غایت از بُن و بنیاد یک چیزند، هر انشای غایت و هدفی دارد، مابرای این دانش می‌جوئیم که با یک نیاز و هدف مادی را برآورده سازیم یا در پی تکمیل دانسته‌های قبلی برآئیم. ولی در مابین غایت و غایت حقیقت علمی با اتکاء به کل دانش بشری معلوم و نه بر می‌گردد فلسفه‌ای که ما بر می‌گزینیم و از آن خویش می‌سازیم و نیز هدف و مابه‌ازاء خارجی دارد و به کل سرنوشت ما و مواجهه ما با حیات و جهان باز می‌گردد و بستگی دارد و سوگمنده‌ترین مصائب فلسفه، الفت دادن میان نیازهای عقلانی و عاطفی بشر است. به همین

خاطر نخستین تأملات فلسفی با تلاش برای یافتن توضیحی درمورد منشأ و ساختار جهان مادی آغاز شد. مفهوم آپیترون به معنای بی مرگ، فساد ناپذیر همیشگی ویی زمان به عنوان منشأ هستی و حالت نخستین چیزها در اندیشه آناکسی ماندروس از اولین تلاشهای شناخته شده در تاریخ اندیشه انسانی در فهم خردمندانه مواجهه با حیات است.

زیرا کهن‌ترین هراس یا آرزویی که از انسان تاکنون شناخته‌ایم هراس از مرگ و آرزوی نامیرایی و جاودانگی است، پس می‌توان درک کرد که چرا نخستین کتب باستانی به جامانده یعنی کتاب مردگان مصر و افسانه گائوسر بابلی تکاپویی است برای یافتن درخت جوانی و زندگی جاودان. می‌توان درک کرد که چرا اساسی‌ترین غایت زندگی در اندیشه بهرامانی دست یابی به نیروانا و ورود به باغهای روشنایی است. همان‌گونه که اندیشه سقراط بنیان‌گذار اندیشه و فلسفه در غرب در رساله فایدون، با این رهنمود که: مرگ الهام بخش فلسفه است و فیلسوفان راستین کسانی هستند که در کار چگونه مردن اند، و تلاش می‌کنند تا روح را از زندان تن رها سازند. چرا که تمامی زیرکی انسان در این انتخاب نهایی است، مرگ و انیت است که دمام به تأخیر می‌افتد زیرا مرگ در ماست و با ماست و در ماست و در ماست و حضور دارد و تنها غفلت آدمی است که او را از وقوف به مرگ باز می‌دارد، به تعبیر شاعر آلمانی رابینزمار یاریکله: «در بطن زن آبستن، در پشت چهره خسته، اما مهربانش، دومیوه در بالیدن است زندگی و مرگ». آنگونه که در اساطیر کلدانی مردن یعنی خدا شدن. به همین خاطر کسی که جهان را بدرد می‌گفت، درمورد او می‌گفتند که او خدا شده

است دین اورفنی، حماسه ایلپادوس و منظومه اودیستوس هومر سرشار از مرگ اندیشی و منازعه تاناتوس با اروس است.

سنگا برای فائق آمدن به هراس از مرگ اندرز مشهوری داشت و آن اندیشیدن مدام به مرگ بود، ولی قرن‌ها پیش از او اپیکور چاره دیگری برای هراس از مرگ داشت، می‌گفت: خوکن به این باور که مرگ برای ما هیچ است... زیرا زمانی که هستیم مرگ نیست، آنگاه که مرگ می‌آید ما نیستیم. اند این یکی از بزرگترین سفسطه‌ها درباره مرگ و انکار اهمیت آن در زندگی انسان باشد درواقع گفتن اینکه مرگ برای ما هیچ است بطور فانی تأیید دارد که زندگی برای ما هیچ است.

اندیشه رواقی تلاش نمود تا برای آرام یونانیان رنج‌دیده از شکست راه درمانی بیابد، آنگونه که سارگن و اورلیوس در تأملات خویش تماماً از مرگ می‌گوید و تهی بودن زندگی و رید اگوستینوس در شهر خدا در عصر کلیسا و دلمشغولی دانت در کمدن الهی در وصول به معشوقه خویش و حضور در نزد مسیح است. ما باید کلام آغازین شکسپیر در هاملت: بودن یا نبودن مسئله اینست. اگر چه نگرش جامعه غربی از آغاز فلسفه در یونان باستان تا رنسانس حدال در ایتالیا دوگانه بوده، اکثریت مردم یعنی توده‌های عوام با ترس از مرگ می‌زیستند و با آگاهی از گناهکار بودن خود عذاب پس از مرگ را انتظار می‌کشیدند. در برابر این اکثریت عظیم، اقلیتی خاص بودند. فیلسوفان، دیرنشینان و متولیان کلیسا که با فلسفیدن تلاش داشتند هراس از مرگ را از خود دور کنند. انکار مرگ در عصر روشنگری دیری نپایید چراکه با جنگ‌های ناپلئونی، جنگ اول جهانی و دوم و

کشته شدن میلیون‌ها انسان به تعبیر فروید مرگ به امری معمول مبدل و زمینه‌های جالب شدن مجدد زندگی را فراهم نمود. چراکه با مرگ اروپا، مرگ انسان، مرگ خدا، عصر پایان‌ها فرارسید و مرگ به موضوعی مهم در عصر زیست قدرت، زیست سیاست، بهداشتی مردن، اتانازی، مرگ در اردوگاه، مرگ آرمان خواهانه، استعاره مرگ، مرگ زلف، مبدل گردید. عصری که سیاست با همکاری پزشکی و روان شناسی تلاش نمود تا خود را به صورت پنهان و آشکار در جزئی‌ترین روابط تن‌رحیات گسترش دهد، عصری که پیروان مذاهب بنیادگرا بویژه مسلمانان با طرح بازگشت به گذشته پرافتخار خود نقش سلطه‌عریان و پنهان را در رویکرد مرگ آرمان خواهانه به تصویر کشیدند. آنگونه که ایمانوئل لویاتان می‌گوید: اودیسه حکایت غرب است، زیرا خرد پذیری مدون اودیسه‌ای آن را ویران گردانیده و از مرگ نموده است. انسان هومری اودیسه هرچه با شور و شوق بودن می‌زیست لیکن عنصر هدایت‌کننده او غریزه و درونی انسان عصر روشنگری قرار بود که با عنصر خرد به زیستن بپردازد.

در فلسفه مدرن کسی که برای اولین بار، آشکارا مرگ را گرانگاه و پایه اصلی تشکیل حکومت و قرارداد اجتماعی نامید، توماس هابز در کتاب بجاماندنی‌اش لویاتان بود. او برای اولین بار اسلام را به اساس عمل خردآمیز در تشکیل حکومت به مقصد حفظ جان و مالکیت برپایه ترس از مرگ استوار شده است. و اوانامونو درد درد جاودانگی بیان کرده که تمامی فلسفه کانت درد جاودانگی است و مابقی لقلقه زبان است. ترس از مرگ بعنوان عامل بنیادی قرارداد اجتماعی و حکومت

دراندیشه هابز، بعنوان عامل شناسایی اولیه دراندیشه سیاسی هگل درپاسخ به عقده تیموتیک انسان همچون امر والای کانتی و سپس درجنبش رمانتیک با قالبی ناسیونالیستی برای فهم روح جهان و روح ملت دراندیشه فاشیستی و البته درفلسفه اگزیستانس با تعریف جدید از انسان که: انسان یعنی تنها حیوانی که ازمرگ خویش آگاهی دارد خودمآبی کرد، همگی نشان می‌دهند که سیاست غربی از همان آغاز زیست سیاست است. سیاست برحیات بوده این ویژگی هسته اصلی سیاست در غرب، شکل می‌داده است. سیاست حیات درعین حال سیاست مرگ هم هست، تجلی و نمود غایی حاکمیت تا حدزیادی درگرو قدرت و توان مدو. این حکم است که چه کسی می‌تواند زنده بماند و چه کسی باید بمیرد. یمن کاربرد مشروع زور و انحصار قدرت قهری، به تعبیر الیاس یکی از مسایل اصلی ما که شایسته توجه بیشتری است مسئله استحاله روان شناختی - اصل از گذاری است که مردمان تجربه می‌کنند، گذار از وضعیتی که دران کشتن - گران امری مطلقاً ممنوع و مستوجب مجازاتی سنگین است. به وضعیتی که کشتن دیگران چه به اشاره دولت، چه به دست یک حزب یا گروه دیگر نه فقط از لحاظ اجتماعی مجاز است بلکه صریحاً مطایبه می‌شود حتی درمرگ انسان دوستانه یا ترحم آمیز، بهترین شاهد مثالی برای این استحاله مرگ از پدیده‌های زیست شناختی - طبیعی به پدیده‌ای سیاسی حقوقی است یعنی سیاسی شدن مرگ، اینکه هروثیسم و حتی

۱. نوربرت الیاس «تنباهی دم مرگ»، ترجمه امید مهرگان، تهران: انتشارات گام نو ۱۳۸۴

جهان گستری اسکندرانی، ناپلثونی و حتی هیتلری ریشه در اضطراب وجودی قهرمانان هومری دارد. با تعبیر آگامبنی دومقوله اصلی سیاست غربی نه دوست / دشمن بلکه حیات برهنه / هستی سیاسی یا حذف / ادغامند، چیزی که فروید از ریشه‌های ریاکارانه تمدن نام برده و اینکه بخش اصلی مواد تمدن حاضر بر ریاکاری بنا شده است و اتورنگ با نگرش فرهنگی به مرگ جایگاهی رفیع برای مرگ قائل بود او اعتقاد داشت که انسان در پاسخ مرگ است که نیروی خلاقه خود را بر آن آفرینش‌های هنری و علمی بسیج می‌کند و تمدن را می‌آفریند، این حیث هدف این پژوهش، تأمل در دگرگونی‌های نگرشی و انتقادی به مرگ در اندیشه غرب است که از فرهنگ باستانی یونان به عنوان مهد اندیشه غربی آغاز و تا دوره حاضر حتی بعد از ۱۱ سپتامبر روی داده است. در این تحقیق تلاش خواهد شد که با توجه به حاشیه‌ای بودن موضوع پژوهش و تأمل در تحولات نگرشی و گفت‌وگومانی ترتیب تاریخی به قدرکفایت، ایت شود گرچه رجوع به گذشته در برخی از موارد به منزله نفی این ترتیبات تاریخی نیست، با این توضیح که پژوهش با گذار از ادوار پیشامدرن با پیشا فلسفه، دوره فلسفی، دوره مدرن و پست مدرن، و استخراج مفاهیم، یادای این دوره، بیشترین توجه و تأکید خود را در عصر پست مدرن معطوف خواهد کرد تا گمان ابداعی خویش که یکی از بنیان‌های اساسی اندیشه ترس از مرگ است و فلسفه غرب از ابتداء مرگ اندیش و بر حذف و ادغام تن یا زیست سیاست Bic. Politic بوده و اینکه زیست سیاست سیاست

مرگ نیز هست را به تصویر بکشد.

به تعبیر فوکو: در مراقبت و تنبیه: «علاقه از روی کنجکاوی امری سیاسی است.»

بنظر پژوهشگر، مرگ پایه‌ای‌ترین منبع الهام بخش اساطیر، مذهب، فلسفه، علم بوده است، بواقع در صیوررت تحول اندیشه انسانی از دوره حاکم، مذهب و علم، اساسی‌ترین تلاش این ادوار پاسخ به معنای ناپایداری زندگی بشری بوده. مرگ علی‌رغم ماهیت متنی بودن آن، به حاشیه رانده چراكه به تعبیر فرویدی ناخودآگاه انسانی حاضر به پذیرش و درنهایت، درواقع رانه مرگ (*driven death*) تلاش کرده تا این حقیقت مسلم را انکار نماید. یعنی حتی وقتی درمقام انکار مرگ برمی‌آمده، تلاش می‌نماید تا زیرکانه زندگی را با ارزش جلوه دهد. جمله معروف اپیکور که می‌گوید: «بستی من هستم مرگ نیست وقتی مرگ آمد من دیگر نیستم» گواهی بر این مدعاست.

زندگی به عنوان عرصه حضور در مقابل مرگ، یا مفهوم مرگ به عنوان عرصه غیبت واجد برتری نیست آنگونه که برتری سویه یا تصویر مستقیم معنایی را رد می‌کند. بواقع پدیدار یا مفهوم مرگ در فلسفه و بعضاً در فلسفه سیاسی، حتی در عصر ماقبل فلسفه، رغبت گاه در قامت عنصر حاضر مثلاً در اندیشه اورتفی، اندیشه سترادل و اپیکوری که تصویری از حماسه ایلید هومراست ظاهر شده و بعنوان سرمشق اندیشیدن مطرح شده «فلسفیدن یعنی تمرین مرگ و نهراسیدن از مرگ و یا درقامتی مکنون و غایب در اندیشه مدرن، مثلاً

در اندیشه بلوغ یافته دموکرتین، اسپینوزا، شوپنهاور و نیچه آنهم راندن و طرد مرگ، یعنی اندیشیدن مدام به زندگی و اصرار بر طرد مرگ. در واقع پدیده یا مفهوم مرگ در اندیشه انسانی و بطریق اولی فلسفه غربی، چه بعنوان عاملی حاضر و یا عنصری غایب سرمشق و الهام بخش زندگی انسانی بوده است. زیرا مرگ هسته اصلی همه آئین‌ها، اساطیر و افسانه‌هاست. مهمترین سئوالاتی که بشر از طریق اساطیر و مذهب مطرح کرده به نوعی با تولد دوباره، رستاخیز و زندگی پس از آ، پیوند دارد. هدف همه وداهای هندی (متون مقدس اولین مذاهب هندی - ۱۰۰۰ سال قبل) گرفته تا نظرات متفکرین معاصر، مرگ است. فلاسفه ای چون سقراط، افلاطون و مونتاگيو تلاش فراوان کردند تا انسان بتواند مهر تقدیرش را در دست گیرد، فلسفی کردن مرگ معنایی جز این ندارد که باید سنا مرگ را مورد مطالعه قرار داد، شوپنهاور مرگ را نابغه الهام بخش فلسفه میدانند. توماس مان گفته است: بدون مرگ بعید بود در کره خالی شعری سرورده شود. اولین شعر حماسی تاریخ بشر در افسانه گیگلم، روایت شعر غنایی ادبیات جهان از ساقو عمدتاً با مرگ سروکار دارد. در از زمان تاکنون هیچ شاعر بزرگی نبوده که بخشی از زیباترین اشعارش را به مرگ و آرزوی جاودانگی اختصاص نداده باشد. همه آنها وقتی درباره مرگ سخن می‌گفتند، عمیق‌ترین راز زندگی را لمس میکردند، میکِل آنژ می‌گوید: هیچ اندیشه‌ای در من نیست که مرگ آن را با تیشه خود حکاکی نکرده باشد. در موسیقی همچون فلسفه، ادبیات و هنر مرگ اولین الهام دهنده بزرگ بوده است چرا که اولین سروده‌ها مویه‌هایی بوده که در مراسم از

دست رفتگان به زبان آمده است. (صنعتی: ارغنون، ۱۳۸۳)

پل تیلیش paul tilish نویسنده برجسته آلمانی در توصیف عصر اضطراب می‌گوید: به نظر باید بر حسب جهات سه گانه‌ای که نیستی هستی را تهدید می‌کند سه نوع اضطراب را از هم تمیز داد. نیستی اطمینان وجودی انسان را بطور نسبی بوسیله سرنوشت و بطور مطلق بوسیله مرگ تهدید می‌کند. همچنین نیستی اطمینان روحی انسان را بطور نسبی به مسئله خلأ و بطور مطلق بوسیله بی‌معنایی تهدید می‌کند و سرانجام نیستی اطمینان اخلاقی انسان را بطور نسبی بوسیله گناه و بطور مطلق بوسیله محکومیت به عذاب تهدید می‌کند. آگاهی از این تهدیدهای سه گانه همان اضطراب است که به سه شکل نمودار می‌شود: یکی سرنوشت و مرگ (بطور مختصر اضطراب مرگ) دوم خلأ و بی‌معنایی بطور خلاصه اضطراب بی‌معنایی و محکومیت (بطور خلاصه اضطراب محکومیت). اضطراب در هر سه شکل، اضطرابی وجودی است به این معنا که جزء وجود است نه آن که مانند اضطراب عصبی یا روانی وضع ذهنی غیر متعارف باشد.

اضطراب از بی‌معنایی، اضطراب از فقدان هدف، بهایی و یا از معنایی است که به همه معانی معنی ببخشد، این اضطراب به واسطه از دست رفتن کانون روحانی زندگانی و یا فقدان پاسخی هرچند نادرست و غیر مستقیم به مسئله وجود پدید می‌آید. تمیز سه نوع اضطراب به تاریخ تمدن غربی نیز متکی است. پایان دوران تمدن باستان اضطراب وجودی مسلط است. در پایان قرون وسطی اضطراب اخلاقی غلبه دارد و در پایان عصر مدرن اضطراب روحانی غالب شده است اما با وجود غلبه یکی از انواع، دو نوع دیگر حاضر و مسلطند.